

#### نگاه

**درباره «من مرده بودم که هانیه عاشقم شد» نوشته محسن حکیم‌معانی**

#### دنیای اسرارآمیز و نمادین آقای خ

**جابر تواضعی**

● «من مرده بودم که هانیه عاشقم شد» مجموعه ۱۴ داستان کوتاه نوشته محسن حکیم‌معانی است که خودش آنها را تجربی می‌داند. در سومین کتاب حکیم‌معانی، همچنان با نویسنده‌ای روبه‌رویم که دغدغه روایت دارد، اما حد را نگه می‌دارد و این دغدغه او را به بازی‌های فرمی پیچیده و حوصله‌شسریری که خواننده را فراری می‌دهند، وا نمی‌دارد. یکی از جاهایی که این دغدغه خودش را نشان می‌دهد، استفاده از پانویس در چند تا از داستان‌ها است که در نوع خودش نوآوری جذابی است و می‌تواند حتی برای یک رمان، راهی برای روایت در روایت و بازی‌های فرمی جذاب باشد. در پاورقی چیزهایی را می‌آوریم که دانش ما را نسبت به موضوع اصلی تکمیل می‌کند. اما از آوردن پاورقی در داستان می‌شود چه انتظاری داشت؟ نویسنده در این تجربه به توضیح واضحانی پرداخته که بیشتر قرار است بار طنز گروتسک داستان را به دوش بکشند. اوج این تجربه در داستان اول است که اسم مجموعه هم از آن گرفته شده. در یک نگاه کلی، شاید بهترین‌جا برای پیاده‌کردن ایده استفاده از پاورقی، داستان نهم مجموعه است که به‌عنوان تحشیه‌ای بر یک متن قدیمی، دلیل فرامتنی خوبی برای استفاده از قالب پاورقی فراهم می‌کند. اما اگر ترتیب داستان‌ها را تاریخ نگارش آنها در نظر بگیریم، می‌شود حدس زد نویسنده حوصله نداشته به عقب برگردد و به بهانه تناسب، ایده‌ای را که در داستان اول خرج کرده در این داستان بهتر به کار بگیرد.

وجه مشترک اکثر داستان‌ها این است که با اینکه در یک بستر رئالیستی اتفاق می‌افتد، وجه نمادین پررنگی دارند و دست‌خواننده را برای تأویل سیاسی هم باز می‌گذارند. مثلاً «انقلاب شخصی آقای خ» داستان یک کارمند باپگانی انبار فنی رادیو را روایت می‌کند که رنگ عوض می‌کند و همه سوابق زندگی‌اش را که با روش و منش انقلابیون در تضاد است، نابود می‌کند.

داستان «ممیز» که داستان مردی است هم‌نام مرتضی ممیز که به‌رغم بی‌بهره‌بودنش از هنر، ممیز و بعدتر سرممیز اداره کتاب ارشاد می‌شود. اما چون تمام عمرش به نوشته‌های دیگران ایراد گرفته، طلسم این فامیلی چنان بر زندگی‌اش سایه می‌اندازد، که وقتی بعد از بازنشستگی تصمیم می‌گیرد خاطراتش را بنویسد، از نوشتن کلمات ساده هم عاجز است. «آشوبِ درآرتابه» هم داستان یک زندانی است که اول انقلاب آزاد شده و به خاطر آسیب‌هایی که از شکنجه‌گرش دیده، حالا دچار توهم توطئه است و همه را به چشم او می‌بیند. آيا او همان آقای خ در «انقلاب شخصی آقای خ» یا شخصیت اصلی داستان «ممیز» نیست؟

این وجه نمادین در داستان‌های دیگر به اشکال مختلفی ظاهر می‌شود و مثلاً در «موش‌ها همه جا هستند» یا «هذیان پراکنده اشراق» به ابعاد درونی و روان‌شناختانه شخصیت می‌پردازد. در آتمفسر نمادین داستان‌ها، معمولاً با یک شخصیت تنها مواجهیم که نویسنده انکار عامدانه از رویارویی‌اش با کاراکترهای دیگر پرهیز کرده است. در چنین فضایی، اشیاء و مخصوصاً حیوانات و حشرات، مثل موش در داستان اول و سوسک‌های حمام در داستان دوم، شخص عجبیی پیدا می‌کنند و وجه نمادین کار را تقویت می‌کنند. روبه‌رو شدن ناگهانی آقای خ با سوسک‌ها که تا حالا داخل در حمام پنهان بوده‌اند، باعث درک و اشراق و آگاهی درونی او نسبت به چیزهایی است که دوستانش ندارد. اولینش هم این است که می‌فهمد از کارش متفر است.

«سوگواری» گرچه وجه نمادین داستان‌های قبلی را ندارد و در یک فضای به‌ظاهر رئالیستی می‌گذرد، اما شخصیت اصلی در یک پروسه کامل نمادین آیین‌های سوگواری غریبه‌ها شرکت می‌کند تا بتواند رفتن یارش را باور کند. هرچند در انتها چندان موفق نیست.در «سرخ سترون» هم با عاشق ناکامی روبه‌رویم که بعد کشتن معشوق، دوباره خلاقیتش برای نوشتن و نقاشی کل کرده و می‌خواهد خودنویس‌اش را با خون او پر کند و نوشتن را شروع کند. «سرخ سترون» به شکل استعاری این نظریه را مطرح می‌کند که زیبایی کامل - یا به‌زعم آفریننده کامل- می‌تواند خلاقیت را مختل کند و او را از صرافت خلق / بازآفرینی چیزی که به‌زعم او کامل است، باز دارد. به‌عبارت‌دیگر، خلاقیت نتیجه نوعی ادراک نسبت به خلا زیبایی است. پس هر خلاقیتی می‌تواند نتیجه کشتن یا قربانی کردن یک زیبایی کامل در درون یا بیرون خالق باشد. می‌شود گفت داستان‌هایی مثل «در کوچه برف می‌بارد» به‌خاطر فضای کاملاً رئالیستی و «گرگاو» به دلیل وام‌داری‌اش به فضای قصه و افسانه، یک‌دستی کار را به هم زده‌اند. اما این را می‌شود به اعتراف نویسنده به تجربی‌بودن داستان هایش بخشید.



**من مرده بودم که هانیه‌عاشقم شد**  
محسن حکیم‌معانی  
نشر نگاه

### ادبیات

**شکل‌های زندگی: چه باید کرد با این گذرگاه‌های باریک ؟**

## شبه‌دموکراتیک‌بودن ویروس‌ها



آن باشد که هست.<sup>۱</sup> با این تعبیر به نظر کامو انسان مانند پلی است که همواره می‌خواهد «بودن» خود را به «شدن» بدل کند. «شدن» در کامو در اشکالی متنوع و مختلف تحقق پیدا می‌کند. دکتر ریو شکلی از شدن است و همین‌طور «مورسو» در «بیگانه» و «سیزیف» ازجمله شکل‌هایی از شدن‌اند. «سیزیف را خدایان محکوم کرده بودند که بدون توقف، تخته‌سنگی را تا ستیغ کوهستان بغل‌تاند و از آنجا تخته‌سنگ با سنگینی خود فرومی‌افتد، آنان به‌راستی پنداشته بودند که هیچ مجازاتی ترسناک‌تر از تلاش بیهوده و نامیدانه نیست».<sup>۲</sup> کامو در «سیزیف» البته یهودگی را به نمایش درمی‌آورد اما یهودگی برخلاف تصور رایج انکار زندگی نیست بلکه خود زندگی است. کامو می‌گوید تنها یک جهان وجود دارد و آن جهانی بیهوده است که در آن زندگی می‌کنیم اما یهودگی چنان‌که گفته شد لزوماً نمی زندگی نیست بلکه خود زندگی است، اتفاقاً به نظر کامو آنچه زندگی را به محصور چیزی جز زندگی بدل می‌کند، محصور کردن زندگی در «معنا»یی است که به آن تحمیل می‌شود. به نظر کامو سیزیف نشانه‌ای از خود زندگی است، سیزیف به‌رغم تکرار بیهوده دارد آن را ممکن است تا ابد انجام دهد آن را می‌پذیرد، آنچه در «سیزیف» اهمیت می‌یابد آن است که یهودگی هیچ مانع از «زندگی» سیزیف نمی‌شود که بالعکس، زندگی که او آن را قرین یهودگی می‌داند باعث سرشاری‌اش می‌شود. او که تخته‌سنگ‌ها را بالا



**طاعون**

**آلبر کامو**

**ترجمه رضا**

**سیححسینی**

**نشر نیلوفر**

## جهانِ دیگر

ادبیات نمی‌تواند به شناخت و دست‌آوردهای علمی که زندگی روزمره ما را از اساس دگرگون کرده‌اند بی‌تفاوت باشد.

**داستان‌عیور**

سال‌هاست که مهاجرت به یکی از موضوعاتِ محوری ادبیات بدل شده است تا حدی که دیگر می‌توان از زانر «ادبیات مهاجرت» سخن گفت که وسعت و گوناگونیِ بسیار دارد. برخی از نویسندگان که خود تجربه مهاجرت را تجربه دارند از تجربیات خودشان، دوری از وطن و جاذباتِ فرهنگی تازه نوشته‌اند و بسیاری نیز در کشورهایی زیسته‌اند که به دلایل مختلف که عمده آنها جنگ و آشوب داخلی بوده است ناگزیر ترک دیار کردند و به مسیر ناشناخته‌ای قدم گذاشتند که سرانجام آن نامعلوم است. وجه مشترک این تجربیات با تمام تفاوت‌های عمده‌شان در این است که همگی مهاجران تجربیات دردناکی را از سر گذرانده‌اند، چه آنان که برای سفر خود مکان معلوم و برنامه مشخص داشته‌اند و امکاناتی که بتوانند دست به انتخاب بزنند، چه آنان که بی‌هدف و مقصد از سر ناگزیری به این سفر ناخواسته رهسپار شدند. آوارگی، ترس و واهمه از آینده و دلنگنی و حس جدا ماندن از ریشه و در یک کلام، حس غربت تجربه مشترکی است که ادبیات مهاجرت با تمام تنوع آن به ما نشان داده است. کتاب «آن‌رُز آب» نوشته فریده چیچک اوغلو نیز روایتی است از «عبور از مرز به امید رسیدن به آزادی» و آن‌طور که پشت جلد آمده است «قصه مردمان محزون اما امیدوار» است و «قصه جدایی از سرزمین مادری و جای گذاشتن خاطرات شیرین کودکی در آن‌رُز آب‌ها». نویسنده در جای جای رمان تصاویری از رنج این عبور را ترسیم می‌کند: «آیا این روشنایی مهتاب است یا صبح است که برمی‌دمد؟ صبح می‌دمد... کله سحر، صبح زود... هنگامی که حس تعلقی به زمان و مکان کم‌رنگ می‌شود، سایه‌ها و اجسام، حقیقت و رویا در گرگ و میش غرق در مهی غلیظ درهم می‌آمیزند». فریده چیچک اوغلو نویسنده‌ای که در آنکارای ترکیه متولد شده، در کتاب «آن‌رُز آب» واقعیتی را روایت می‌کند که از ۱۹۲۴ از دوران تاریک مبادله بین ترکیه و یونان آغاز شد و به سال‌های سیاه کودتای نظامی ۱۹۶۷–۱۹۷۴ یونان و کودتای نظامی آمریکایی در ترکیه ۱۹۸۰–۱۹۸۳ ختم می‌شود؛ همان کودتایی که در پی آن، فریده چیچک اوغلو به زندان محکوم شد و چهار سال از عمرش را در زندان‌های سیاسی ترکیه سپری کرد.



**آن‌رُز آب**

**فریده چیچک اوغلو**

**ترجمه فرهاد سخا**

**نشر کلاغ**

#### عطف

#### رازکوه‌ها

● **شرق:** «دهکده گرانا در حاشیه یکی از آن دره‌هایی قرار داشت که کسانی که از کنارشان می‌گذرند آنها را بی‌اهمیت شمرده و نادیده می‌گیرند، و در میان قله‌های خاکستری تیره بالای سرش و تخته‌سنگی که از پایین راه دسترسی به آن را مسدود می‌کرد به‌طور کامل گیر افتاده بود. بالای تخته‌سنگ، خرابه برجی هنوز بر دشت‌های پوشیده از علف مشرف بود. جاده‌ای خاکی از بزرگراه اصلی منطقه‌ای جدا می‌شد و با شیب تند و مسیری پریچ تا پای برج بالا می‌رفت، بعد، پس از عبور از برج، از شیب جاده کاسته می‌شد و جاده از کنار کوه بالا می‌رفت و از میانه دره بزرگ وارد آن می‌شد و سپس با سراسیمگی ملایم ادامه می‌یافت».

این آغاز رمانی است با عنوان «هشت‌کوه» از پائولو کینه‌تی که مدتی پیش با ترجمه میلاد زکریا در نشر مرکز منتشر شد. کینه‌تی از نویسندگان معاصر ایتالیایی است که در سال ۱۹۷۸ در میلان متولد شده و از اوایل قرن بیست ویکم به این سو چندین مجموعه داستان و سفرنامه به چاپ رسانده است. در میان آثار کینه‌تی، «هشت‌کوه» نخستین رمان او به شمار می‌رود. اثری که پس از انتشارش بیش از یک‌سال جزء کتاب‌های پرفروش ایتالیا بود و سپس در سال ۲۰۱۷ معتربت‌ترین جایزه ادبی ایتالیا یعنی جایزه استگرا را نیز به دست آورد.

«هشت‌کوه»، آن‌طور که از عنوانش هم برمی‌آید، روایتی است که کوه‌ها نقشی محوری در آن دارند. کوه‌ها همیشه پر رمز و راز بوده‌اند و از همین‌رو بارها در فرم‌های مختلف ادبی و هنری مورد توجه قرار گرفته‌اند. ناشناخته بودن کوه‌ها و عدم دسترسی آسان به آنها، تخیل را به حرکت وامی‌دارد. اما کوه‌ها تنها جاذبه‌هایی طبیعی به شمار نمی‌روند؛ دست‌کم برای آنان که به کوه‌ها علاقه دارند، کوه‌نوردی کاری است کاملاً جدی که قوانین خاص خودش را دارد. کوه می‌تواند نمادی از مقاومت و سخت‌کوشی باشد. کوه‌ها برای گروه‌هایی از مبارزین سیاسی حتی ارزشی بیش از نماد دارند و با مبارزه پیوند خورده‌اند.

«هشت‌کوه» پائولو کینه‌تی، روایت زندگی دو شخصیت داستان است که سرگذشت‌شان به نوعی با کوه‌ها ارتباط دارد. در روایت رمان، سپری شدن عمر این دو و باطنع تغییر و تحول‌شان را مشاهده می‌کنیم. راوی رمان، پسری است که زیر سایه پدری که کارخانه‌دار است و کوه‌نورد بزرگ می‌شود. آنها اگرچه در میلان زندگی می‌کنند، اما در دهکده گرانا و در د خانه‌ای که برای تابستان اجاره کرده‌اند روزها را کنار هم می‌گذرانند و برای راوی زندگی در این دهکده تجربه‌ای متفاوت است. «آن روزها مشغول اکتشاف رودخانه می‌شدم. در مرز بود که اجازه نداشتیم از آن‌ها عبور کنیم؛ بالاتر از پل چوبی که پشت آن کرانه‌های رود زیاد می‌شد و به تدریج به یک آب‌کند تبدیل می‌شد، و پایین‌تر از پوتنه‌زای پانی تخته‌سنگ که رودخانه از آنجا به سمت کف دره جاری می‌شد. این قلمرویی بود که مادرم می‌توانست از بالکن خانه زیر نظر داشته باشد، اما برای من مثل این بود که تمام رودخانه در اختیارم باشد. رودخانه اول از لای صخره‌ها، در چند تنداب کف‌آلود از میان سنگ‌ها، غلیبی پایین می‌ریخت که من از بالای‌شان نگاه می‌کردم تا بازتاب‌های نقره‌ای پایین‌شان را ببینم. جلوتر جریان رودخانه آرام می‌شد و مسیرش پیچ می‌خورد، انکار از کودکی به بلوغ برسد، و جزیره‌های کوچکی در میانش پیدا می‌شد که در تسخیر درختان توس بودند و من می‌توانستم با پرش روی آن‌ها به تدریج از آنها عبور کنم؛ باز هم جلوتر، توده‌ای چوب مانعی ایجاد می‌کرد. آب‌کندی از بالا به اینجا ختم می‌شد، و در زمستان بهمنی از آن سقوط کرده بود که تنه و شاخه‌های درختان را در هم شکسته و با خود آورده بود، و حالا این‌ها در آب در حال پوسیدن بودند، هرچند در آن زمان من هیچ یک از این‌ها را نمی‌دانستم».

در بین گشت‌وگذارهای راوی در زمین‌های اطراف خانه، او پسرپرچه‌ای را می‌بیند که در علفزارهای اطراف رودخانه کاو می‌چراند. برونو، پسری است هم‌سن و سال راوی که کم‌سال‌ترین آدم دهکده به شمار می‌رود. دهکده‌ای که رو به فراموشی است و آدم‌هایش مجبورند برای کار کردن آن‌جا را ترک کنند. آشنایی راوی و برونو ماجراهای تازه‌ای برای او پدید می‌آورد: «وقتی من و برونو با هم تنها بودیم هرگز درباره خانواده‌های‌مان صحبت نمی‌کردیم. همه جای دهکده پرسه می‌زدیم، اما هیچ‌وقت از گاوهای در حال چرا خیلی دور نمی‌شدیم. برای ماجراجویی ساختمان‌های متروکه‌ را جستجو می‌کردیم. در کرنا تعداد این ساختمان‌ها بیش از چیزی بود که می‌توانستیم آرزو کنیم؛ طولیه‌های قدیمی، انبارهای کاه و غله قدیمی، یک مغازه قدیمی با قفسه‌های خالی و خاک گرفته، یک تئور ناوابی باستانی که از دود سیاه شده بود، همه‌جا همان ریخت‌وباش‌هایی بود که در آسیاب دیده بودم، انکار مدت زیادی پس از بی‌استفاده شدن این ساختمان‌ها برای آن‌ها ساکن شده بود، آن هم با بی‌مالتی، تا این‌که برای همیشه متروکه شده بودند».



**هشت‌کوه**

**پائولو کینه‌تی**

**ترجمه میلاد زکریا**

**نشر مرکز**